



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تربیت دینی در برابر چالش قرن بیست و یکم

دکتر خسرو باقری

مقدمه

قرن بیست و یکم با چالش‌هایی که در درون آن نهفته است، آغاز شده است. این چالش‌ها، هم‌چنان که در همه حوزه‌های فعالیت بشر، به گونه‌ای آشکار خواهند شد، در حوزه تربیت دینی نیز، به تناسب آن، حضور تردید آفرین و شکننده خود را نشان خواهند داد. سخن گفتن از تربیت دینی در قرن بیست و یکم، مستلزم آن است که تربیت دینی به صورتی آشکار شود که توان مقاومت در برابر چالش‌های این قرن را داشته باشد. از این رو، هم باید خصیصه چالش آفرین این قرن مورد بحث قرار گیرد و هم خصایص تربیت دینی، با نظر به آن، مورد تحلیل و بررسی واقع شود. با نظر به نتایج این تحلیل‌ها، می‌توان رویارویی مناسب و نامناسب تربیت دینی با این چالش‌ها را مشخص نمود.

بنابراین، بحث این نوشتار، در چهار قسمت مطرح خواهد شد: نخست، چالش اساسی قرن بیست و یکم را مورد تحلیل قرار خواهیم داد؛ سپس، با نظر به مواجهه مناسب با این چالش، به تحلیل مفهوم تربیت دینی خواهیم پرداخت که این تحلیل، خود در دو قسمت جداگانه انجام خواهد شد؛ یعنی مؤلفه‌های «مفهوم تربیت» و «مفهوم دین و دینی بودن»، جداگانه مورد توجه قرار خواهد گرفت؛ سپس، به بحث درباره مؤلفه‌های اساسی دین و

دینی بودن خواهیم پرداخت و در پایان، مؤلفه‌های اساسی تربیت دینی متناسب با چالش مذکور را پیشنهاد خواهیم نمود.

۱. چالش قرن بیست و یکم برای تربیت دینی

ما در دوران خاصی قرار گرفته و یا در حال قرار گرفتن هستیم که در آن، ویژگی‌های جدیدی نسبت به گذشته در حال ظهور است. پویایی هر نظام تربیتی، در این است که اصول، روش‌ها و کارکردهای خود را از حالت ایستا خارج کند و بتواند خواسته‌هایش را متناسب با دگرگونی‌های محیطی شاداب و زنده نگاه دارد. اگر یک نظام تربیتی بدون توجه به دگرگونی شرایط محیطی بخواهد از اصول و شیوه‌های معینی، به صورت ثابت برای همه زمان‌ها و مکان‌ها استفاده کند، محکوم به مرگ خواهد بود.

نظام تعلیم و تربیت در کشور ما، خصیصه اسلامی بودن را دارد؛ خواه به آن تصریح شود و خواه نشود؛ زیرا از آنجا که فرهنگ کشور ما فرهنگی دینی و اسلامی است، تربیت ما به یک معنا دینی خواهد بود. اکنون سؤال این است که آیا تربیت دینی با قرار گرفتن در فضای جدید و تحول شرایط نسبت به گذشته، بقاء خواهد داشت یا نه؟ برای توضیح بیشتر این سؤال، در ادامه، مهم‌ترین وجه چالش برانگیز قرن حاضر را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱.۱. ساخت زدایی؛ مهم‌ترین وجه چالش

یکی از خصایص مهم و شاید مهم‌ترین خصیصه قرن حاضر، ظهور نتایج چیزی است که از آن به عنوان «انقلاب ارتباطات» یاد کرده‌اند. هر چند این تحول یا انقلاب، مدتی است که آغاز شده است، اما عرصه قرن حاضر، میدان ظهور نتایج و پی‌آمدهای آن است. وجه بارز و چالش‌آفرین انقلاب ارتباطات برای تربیت دینی، خصیصه «ساخت‌زدایی» آن است. ساختارهای عینی و مفهومی‌ای که ما تاکنون با آنها همراه بوده‌ایم و با نظر به آنها تربیت دینی خود را سامان داده‌ایم، در برابر موج ساخت‌زدای این قرن، متزلزل می‌گردند. در نتیجه، نظام تربیت دینی متناسب با آن نیز در معرض این تزلزل قرار خواهد گرفت.

حاصل این ساخت‌زدایی، آن است که واقعیت‌ها و مفاهیم متقابل، تقابل خود را از دست می‌دهند. از جمله این ساختارهای واقعی و مفهومی متقابل، که برای تربیت دینی و اخلاقی نیز اهمیت داشته‌اند، می‌توان از ساختارهای «دور-نزدیک» و نیز «ممنوع-مجاز» نام برد. ساختار «دور-نزدیک» در مورد تقابل مکانی است و بر حسب آن، نقاط به دور و نزدیک تقسیم می‌شوند. این ساختار از نظر تربیتی، و به ویژه تربیت دینی و اخلاقی، تاکنون مهم بوده است؛ زیرا تلاش‌های تربیتی بر آن بوده است که با دور کردن افراد از محیط‌های نامطلوب، آنان را مصونیت بخشد و امکان تحقق تربیت را فراهم آورد. اما تقابلی که در این ساختار مورد نظر بوده است، در عصر ارتباطات، به تدریج ساخت‌زدایی می‌شود. با شکستن این ساختار، دیگر تقابلی میان دور و نزدیک وجود نخواهد داشت. این ساخت‌زدایی، حتی در وسایل ارتباطی ساده‌ای چون تلویزیون نیز، تا حدی، وجود داشته است. برای مثال، فیلم یا گزارشی که واقعیت‌های مربوط به نقطه دور دستی از زمین را در معرض دید ما قرار می‌دهد، تا حدی به این ساخت‌زدایی تحقق بخشیده است؛ زیرا دیگر فاصله‌های مکانی، مانع دسترسی نیستند و بنابراین، فاصله مکانی یا زمانی معنایی نخواهد داشت. این شکل از ساخت‌زدایی، به درجات بیشتر و با کیفیتی تمام‌تر در رایانه و شبکه‌های ارتباطی آشکار گردیده است؛ زیرا در حالی که افراد در برابر تلویزیون، به شکلی انفعالی و در حیطه تصمیم‌گرانندگان کانال‌های تلویزیونی، فاصله‌های مکانی و زمانی را در می‌نوردند، در شبکه‌های ارتباطی رایانه‌ای، این کار را به صورت فعال و با تصمیم خود انجام می‌دهند.

ساختار «ممنوع-مجاز» نیز در معرض این ساخت‌زدایی واقع شده است. این ساختار نیز از حیث تربیتی، تاکنون تعیین‌کننده بوده است. در گذشته پدران و مادران به بچه‌ها اجازه نمی‌دادند که صحنه‌های خشونت‌آمیز یا غیر اخلاقی را مشاهده کنند؛ اما پا به پای رشد و توسعه وسایل ارتباطی، استحکام این ساختار رو به ضعف گذاشته است. وقتی کودکی مشغول تماشای فیلم است یا سرگرم بازی‌های رایانه‌ای است، خواه و ناخواه در معرض منظره‌های خشونت‌آمیز قرار می‌گیرد و کار به جایی می‌رسد که گاه خشونت در

میان کودکان موج می‌زند. میزان این ساخت‌زدایی با توجه به شبکه‌های ارتباطی رایانه‌ای، به مراتب بالاتر و قاطع‌تر می‌شود. به این ترتیب، مرزهای ممنوع و مجاز درنور دیده می‌شود و بسیاری از اموری که در گذشته ممنوع محسوب می‌شد، امروز مجاز و یا اجتناب‌ناپذیر شده و فضا به گونه‌ای دگرگون می‌شود که بسیاری از امور را به تدریج و در عمل، تحمیل می‌کند. در این شرایط، چنان که گاه والدین می‌گویند، نمی‌شود کودکان و نوجوانان را مهار کرد و آنها را در محدوده امور مجاز نگاه داشت. پس، شرایط کنونی در مسیری قرار دارد که این تقابلهای ساخت‌زدایی می‌کند.

شکسته شدن مرزها و ساخت‌های تقابلی مذکور، با توجه به مباحث اخلاقی و دینی بسیار مهم است؛ زیرا تربیت دینی و اخلاقی، به طور جدی، با حدود و مرزها سروکار دارد. تربیت دینی و اخلاقی، به یک معنا، تعیین مرزها و مانوس کردن افراد با آنها است. اگر مرزی وجود نداشته باشد، آدمی می‌تواند به هر کاری مبادرت کند و در این صورت، سخن گفتن از تربیت دینی و اخلاقی میسر نخواهد بود. اخلاق همیشه با «باید» و «نباید» سر و کار دارد و این دو، کلید و واژه‌های تربیت اخلاقی‌اند. هم‌چنین، در تربیت دینی نیز، واژه‌های «واجب» و «حرام»، اساسی‌اند. به این ترتیب، تربیت اخلاقی و دینی با مرزها و حدود و ثغور، ملازمت اساسی دارد. در همین جاست که با چالش این قرن رو به رو می‌شویم: آیا در عصر ارتباطات، با نظر به خصیصه ساخت‌زدایی آن، می‌توان از تربیت اخلاقی و دینی سخن گفت؟ اصولاً با قبول تحمیلی عصر ارتباطات، که چون مهمانی است که خوانده یا ناخوانده، جا خوش می‌کند، می‌توان از تربیت اخلاقی و دینی صحبت کرد؟ برخی پذیرفته‌اند که دنیاگرایی (سکولاریزم) فرزند طبیعی این دوران است و دین و اخلاق کم‌کم رنگ و بوی خود را از دست خواهد داد. این داوری در یک صورت درست است و در آن صورت، تربیت دینی نمی‌تواند دوام بیاورد، بلکه باید استحاله پیدا کند و از بین برود. آن صورت این است که تربیت دینی، خود را بر حسب ساختارهای در حال زوال تنظیم کرده باشد. به عبارت دیگر، آن تربیت دینی که تلقی خود را از مرزهای اخلاقی و دینی، با ایجاد قرنطینه برای «دور» کردن افراد از محیط‌های نامطلوب و قرار

دادن آنها در محدوده امور «مجاز» آشکار می‌سازد، نمی‌تواند در این عصر دوام بیاورد. اما در صورتی که تربیت دینی بتواند به صورت پویا خود را برای شرایط جدید و زیستن مؤثر در آن مهیا سازد، دلیلی برای زوال تربیت دینی وجود نخواهد داشت. تلقی‌های گوناگونی درباره «مرز» وجود دارد که تنها یکی از آنها در انگاره «مرز قرنطینه‌ای» جلوه‌گر شده است. در این انگاره، نظر بر آن است که افراد را در فضای انتخاب شده‌ای قرار دهند، به گونه‌ای که فضای فاسد و آلوده با آنها ملاقات نکند. به عبارت دیگر، تربیت در این دیدگاه، تربیتی گلخانه‌ای است که حفظ افراد را با قراردادن آنها در شرایط گلخانه‌ای جستجو می‌کند. شکی نیست که تصور برخی از تربیت دینی همین است؛ قرار دادن افراد در حصارهای سخت و فضاها بسته، آهنین و نفوذ ناپذیر. موفقیت این نوع تربیت دینی، در گرو آن است که این مرزها خوب محافظت شوند. اما از آنجا که در عصر ساخت‌زدایی قرار گرفته‌ایم و اطلاعات چون هوا در هر جایی پخش و استنشاق می‌شوند، این نوع تربیت دینی نمی‌تواند دوام بیاورد و دیر یا زود در هم شکسته خواهد شد. اما آیا در تربیت دینی، ظرفیتی برای حضور مؤثر و متناسب با فضای این عصر وجود دارد؟ پاسخ ما به این سؤال مثبت است و در ادامه این نوشتار، در پی آنیم که با تحلیل مفهوم‌های «تربیت» و «دین» و «دینی بودن»، تصویر متفاوتی از تربیت دینی به دست دهیم؛ به گونه‌ای که در عرصه این قرن، دوام آورد.

۲. مفهوم تربیت و شبه تربیت

مفهوم تربیت، در حوزه‌های مختلفی چون تربیت سیاسی، تربیت اجتماعی و تربیت اخلاقی به کار می‌رود. تربیت دینی نیز یکی از موارد کاربرد این کلمه است. هم در این حوزه و هم در سایر حوزه‌ها، باید در به کارگیری این مفهوم دقت کرد و وجه تمایز آن را از اموری که نه تربیت، بلکه «شبه تربیت» اند، مشخص نمود.

هنگامی که مفهوم تربیت به کار می‌رود، تصویر غالب و مجملی که در اذهان شکل می‌گیرد این است: «ایجاد تغییرات مطلوب در نسل جدید». اما باید دید آیا این تصور برای

این که هم تربیت را مشخص کند و هم آن را از شبه تربیت متمایز سازد کافی است؟ پاسخ این سؤال منفی است، زیرا تصور مذکور، یعنی «ایجاد تغییرات مطلوب در نسل جدید»، می‌تواند به روش‌های مختلفی صورت گیرد و چنین نیست که این روش‌ها به لحاظ تربیتی، همه قابل قبول باشند. به عبارت دیگر، مفهوم تربیت، تنها به ایجاد رفتارها، حالات و افکار معینی در افراد محدود نمی‌شود، بلکه شکل ایجاد آنها نیز در مفهوم تربیت ملحوظ است. ملاحظه‌های روشی را نمی‌توان از مفهوم تربیت برکنار دانست؛ مفهوم تربیت آنقدر انعطاف‌پذیر نیست که ما را از لحاظ روشی، محدود به حدودی نکند.

دست کم می‌توان سه مورد بارز برای «شبه تربیت» ذکر کرد. این سه مورد عبارت‌اند از: «عادت»، «تلقین» و «تحمیل». این سه شبه تربیت، ملاحظه‌های روشی خاصی را ایجاد می‌کنند که هیچ یک به طور دقیق، با تربیت منطبق نیست. به کمک عادت، تلقین و تحمیل می‌توانیم تغییراتی را که از نظر ما مطلوب است در افراد ایجاد کنیم. این تغییرات ایجاد شده، هر چند خود مطلوب‌اند، اما از آنجا که با ملاحظه‌های روشی خاصی همراه‌اند، تربیت محسوب نمی‌شوند.

عادت بر «تکرار» استوار است. از طریق فراهم کردن شرایط تکرار یک رفتار (مانند نماز خواندن) می‌توان آن را در فردی تثبیت نمود. در اینجا هر چند توانسته‌ایم تغییرات مطلوب را ایجاد کنیم، اما با نظر به ویژگی‌های تربیت، که در ادامه مورد بحث قرار خواهد گرفت، نمی‌توان آن را تربیت دانست. هم‌چنین می‌توان از طریق تلقین، تغییرات مورد نظر را در کسی ایجاد نمود. تلقین بر «هیبت» استوار است. هنگامی که کسی سخنی یا اندیشه‌ای را نه به سبب استواری و معقولیت آن، بلکه تنها به دلیل هیبت گوینده آن می‌پذیرد، تن به تلقین سپرده است. سرانجام، می‌توان از تحمیل نیز برای ایجاد تغییرات مورد نظر استفاده نمود. تحمیل آشکارا بر «زور» استوار است. با واداشتن افراد به کاری و مجازات نمودن آنها در صورت تخلف، می‌توان شاهد انجام آن کار توسط آنها بود؛ اما تحمیل نیز تربیت نیست. عادت، تلقین و تحمیل، هر سه شبه تربیت‌اند و نباید آنها را با تربیت اشتباه نمود. البته، ممکن است گاه استفاده از این سه روش در جریان تربیت

صورت پذیرد، یا به این دلیل که تمهید مقدمه برای تربیت باشند و یا از این رو که موجب نجات فرد در لحظه و موقعیتی خطیر گردند. آنچه در اینجا نفی می‌شود، نه این صورت‌های اجتناب‌ناپذیر یا جانبی، بلکه این تصور است که هر یک از سه روش مذکور، بنیان و پیکره اصلی تربیت محسوب شوند.

تا اینجا در حقیقت، بحث، سلبی و منفی بود، به این معنا که «تربیت چه نیست». اکنون باید به صورت ایجابی بنگریم که «تربیت چیست و وجود چه عناصری در آن لازم است». به عبارت دیگر، باید دید که ایجاد تغییرات مطلوب در نسل نو، در چه صورتی تربیت محسوب می‌شود. در مقام پاسخ به این سؤال، از چهار مؤلفه یا مشخصه بارز برای تربیت سخن خواهیم گفت:

۲.۱. مؤلفه تبیین

هر گاه ایجاد تغییرات مطلوب، به لحاظ روشی، چنان باشد که با تبیین همراه گردد، نخستین خصیصه تربیت آشکار شده است. مراد از تبیین، این است که فرد، خود نسبت به تغییراتی که قرار است در وی ایجاد شود، بصیرت و آگاهی یابد. به این ترتیب، مربی تنها به ایجاد تغییر در رفتار و حالات فرد نمی‌پردازد، بلکه باید علاوه بر آن، بینشی در فرد نسبت به این تغییرات فراهم آورد.

این مؤلفه، تربیت را از شبه تربیت تفکیک می‌کند. در موارد سه‌گانه شبه تربیت، وجود عنصر تبیین ضروری نیست. نه عادت، نه تلقین و نه تحمیل، هیچ یک مستلزم فراهم آوردن تبیین برای فرد نیست. برای مثال، اگر تغییر مطلوب ما «نماز خواندن» باشد، به کارگیری شیوه‌های تکرار، تلقین یا تحمیل برای این امر، هیچ یک مستلزم تبیین نیست. به عبارت دیگر، سخنی در این مورد به میان نخواهد آمد که نماز برای چه خوانده می‌شود و چرا نماز خواندن بر فرد واجب شده است. در عادت و تلقین و تحمیل، تنها شرایطی را ایجاد می‌کنیم که فرد در معرض کاری قرار گیرد و آن کار رخ دهد؛ اما لازمه تربیت آن است که منطق و ماهیت تغییرات مورد نظر، برای فرد روشن شود. تربیت «چرا بردار»

است و این چرایی، نه به صورت انفعالی، بلکه به شکل فعال انجام می‌شود؛ یعنی ما منتظر نمی‌شویم که برای فرد سؤالی به وجود آید، بلکه خود جریان تربیت، متضمن تبیین است. مربی باید این را بخشی از شأن تربیتی خود بداند که درباره تغییراتی که می‌خواهد ایجاد کند، روشنگری نماید. بنابراین، تربیت مستلزم جریان تبیین میان دو قطب مربی و متربی است و این خصیصه، تربیت را از شبه تربیت متمایز می‌گرداند.

آنچه در اینجا تحت عنوان «تبیین» از آن یاد می‌کنیم، می‌تواند با «دانش» متفاوت باشد. دانش مجموعه اطلاعاتی است که در رشته‌ای علمی چون فیزیک یا روان‌شناسی گرد آمده است. پیترز (Peters ۱۹۶۶)، فیلسوف تحلیلی تعلیم و تربیت، در مرحله‌ای از تفکر خود در باب مفهوم تربیت، دانش را چون عنصری اساسی در آن لحاظ کرده بود. اما در آثار بعدی خود، همچون «تربیت و انسان تربیت یافته»، از این عنصر چشم‌پوشی نمود؛ زیرا ملاحظه کرد که در ادواری از تاریخ تربیت، دانش در جریان تربیتی حضور نداشته است، چنان‌که قوم «اسپارت» به طور عمده به تربیت بدنی در صورت جنگاور پروری اشتغال داشته‌اند. مراد از تبیین در اینجا، دانش به معنای مذکور نیست، بلکه دست کم، فراهم نمودن بصیرت در فرد نسبت به چرایی یا حکمت تغییری است که قرار است در وی رخ دهد.

۲.۲. مؤلفه معیار

دومین مؤلفه اساسی در تربیت، به دست دادن معیارهاست. به عبارتی می‌توان گفت که این عنصر، در واقع، بسط مؤلفه پیشین یعنی تبیین است. دامنه تبیین، از روشن ساختن دلیل و حکمت یک رفتار یا حالت معین تا به دست دادن قواعد و معیارهای کلی گسترش می‌یابد. آنچه در مؤلفه پیش مطرح بود، بیشتر ناظر به نکته اول، یعنی روشن ساختن دلیل و حکمت رفتار یا حالت معینی است که می‌خواهیم آن را در فرد ایجاد کنیم. اما در مؤلفه دوم، قواعد کلی مورد نظر است. قواعد و معیارها همچون فرمول‌های انتزاعی هستند که اعمال و رفتارها را بر حسب آنها می‌سنجیم. معیارها می‌توانند هر نوع وضعیت مطلوب یا

نامطلوبی را در جریان تربیت مشخص سازند.

تربیت، مستلزم گذاشتن معیارها در اختیار متربی است. وی نه تنها باید دلیل و حکمت رفتار یا حالتی را که در وی پدید می‌آید بداند، بلکه باید قواعد کلی امور مطلوب و نامطلوب در جریان تربیت را بشناسد تا امکان ارزیابی برای وی فراهم آید. معیار، شاخص رفتار مطلوب یا نامطلوب را معرفی می‌کند؛ طوری که ما می‌توانیم آن رفتار را در هر جایی که اتفاق بیفتد بازشناسی نماییم. معیار با توجه به کلیتی که دارد، به ما کمک می‌کند که وضعیت مطلوب یا نامطلوب را، چه در نزد خود و چه در نزد دیگران و حتی مربی، بازشناسی نماییم.

این مؤلفه نیز تربیت را از شبه‌تربیت متمایز می‌سازد. در عادت، تلقین و تحمیل، معیار به دست داده نمی‌شود و ضرورتی هم برای این کار وجود ندارد؛ بلکه ممکن است در مواردی، حتی اصراری برای مخفی نگه داشتن قواعد و معیارها یا راز و رمزها هم در میان باشد. برای مثال، در تلقین که بر هیبت و هیمنه تلقین‌کننده استوار است، مطلوب آن است که چهره وی همواره در هاله‌ای از ابهام و شکوه ناشی از ابهام قرار داشته باشد. این پشتوانه اصلی تلقین است و نمی‌توان و نباید آن را با روشنی تبیین از میان برد. اما تربیت ایجاب می‌کند که تبیین و به دست دادن معیارها صورت پذیرد؛ زیرا آنچه پشتوانه تربیت است همین روشن‌بینی و بصیرت در متربی است. در جریان تربیت، چیزی میان مربی و متربی پنهان نیست. معیارها به صورت متقابل بیان و تبیین می‌شود و فرد از آنها اطلاع پیدا می‌کند. از این معیارها بخشی از کار تربیت است.

۲.۳. مؤلفه تحرک درونی

سومین مؤلفه اساسی در مفهوم تربیت، تحرک درونی در فرد متربی است. در عادت، تلقین و تحمیل، به وضوح مشخص است که موتور حرکت، در بیرون از فرد قرار دارد و او به یک ظرف تو خالی شبیه است که قرار است چیزی در آن ریخته شود. از این رو، تا زمانی که الزام و تلقین از بیرون جریان دارد، یا شرایط تکرار رفتار مورد نظر فراهم است،

رفتار مذکور صورت می‌پذیرد.

در مقابل، تربیت فرآیندی است که در آن، فرد انگیزه‌های عمل خود را در خود به صورت روشن و بارز ملاحظه می‌کند. به بیان تمثیلی می‌توان گفت تفاوت تربیت با شبه تربیت، مانند تفاوت جوشیدن چشمه با پر کردن استخری از آب است. این هر دو از آب برخوردارند، اما تفاوت در نوع برخورداری است؛ برخورداری از درون و برخورداری از بیرون. تربیت فرآیندی است که در آن، سرانجام باید در درون فرد تحولی رخ دهد و او با انگیزه‌ای روشن بداند که چگونه رفتار کند، چگونه بیندیشد و چه ویژگی‌هایی داشته باشد.

۲.۴. مؤلفه نقادی

با وجود سه مشخصه پیشین، انتظار مشخصه چهارمی را نیز می‌توان داشت. هنگامی که تربیت مستلزم تبیین، به دست دادن معیارها و حرکت درونی باشد، به طور طبیعی مشخصه چهارم یعنی نقادی آشکار می‌گردد.

بر این اساس، یکی از لوازم قطعی جریان تربیت، ظهور نقد و نقادی، به خصوص از ناحیه متربی نسبت به مربی است. هنگامی که متربی، حکمت اعمال و رفتارهای مطلوب در تربیت و نیز معیارها را بازشناخت و خود نیز انگیزه‌ای درونی در حرکت خویش داشت، آمادگی نقادی نسبت به مربی و به طور کلی نسل گذشته را خواهد داشت. به ویژه، معیارها در این امر نقش بارزی دارند، زیرا آنها را می‌توان در هر موردی به کار گرفت و بر حسب مطابقت موقعیت‌ها با آنها، به ارزیابی و داوری پرداخت. در این میان، فرقی میان مربی و متربی نیست؛ مربی و نسل تربیت‌کننده هم مشمول این قاعده است. این ویژگی نیز تربیت را از شبه‌تربیت جدا می‌سازد. در عادت، تلقین و تحمیل، چون معیار به دست داده نمی‌شود، امکان نقد هم میسر نیست.

نقادی یکی از مشخصه‌های مهم فرآیند تربیت تلقی می‌شود، زیرا می‌تواند یکی از تناقض‌های جریان تربیت را رفع کند. این تناقض به شکل زیر قابل بیان است: تربیت

توسط نسل گذشته و بر حسب دیدگاه آنها انجام می‌شود، اما انتظار می‌رود که نسل تربیت شده، در شرایطی متفاوت با شرایط نسل پیشین زندگی کنند. اگر تربیت را به گونه‌ای تعریف کنیم که امکان نقد و نقادی در آن وجود داشته باشد، و در حقیقت، این امر، بخشی از تربیت محسوب شود، در این صورت، امکان نقد نسل گذشته فراهم می‌آید و همین، زمینه تغییر در نسل جدید را فراهم می‌آورد و به این ترتیب، پویایی فرآیند تربیت تأمین می‌گردد. هر چند معیارها را نسل گذشته به نسل نو می‌سپارند، اما چون تحقق معیارها آسان و زودیاب نیست، فاصله آنها از معیارها روشن خواهد بود و نسل نو با در اختیار داشتن معیارها، زمینه نقد را نیز در اختیار خواهد داشت.

نسل گذشته باید مشخص کند که در حال تربیت کردن است یا عادت دادن و یا تحمیل و تلقین نمودن؛ زیرا با نظر به مؤلفه نقادی، تربیت مستلزم چنین امری خواهد بود. اگر نقد را به حیطه اساسی تربیت وارد نماییم، دیگر چنین نخواهد بود که مربیان به عنوان مظهر فضیلت، تقوا و عدالت تلقی شوند. مربیان به طور غالب، نگران آنند که اگر نقیصه‌ای در آنها مشاهده شود، برای تربیت و محیط تربیتی آفت‌زایی کند. اما با نظر به عنصر نقادی، ضرورتی ندارد که مربی از همه نقیصه‌ها مبرا باشد. جریان تربیت به پایان نرسیده و مربی و متربی هر دو مشمول جریان تربیت هستند.

۳. مفهوم تدین

سخن گفتن از تدین یا دینی شدن، ناظر به دگرگونی‌هایی است که این امر در وجود یک فرد ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، مسئله این است که اگر قرار است فردی متدین شود، چه تغییراتی باید در وی رخ بدهد. چهار مؤلفه اساسی در تدین یا دینی شدن قابل ملاحظه است:

۳.۱. مؤلفه اعتقادی و فکری

یکی از دگرگونی‌هایی که در تدین باید در فرد رخ بدهد، این است که وی اعتقادات خاصی درباره جهان پیدا کند؛ مانند اعتقاد به وجود و وحدانیت خدا، اعتقاد به معاد، نبوت

و نظیر آن. در این مؤلفه، ملاحظات روشی نهفته است، یعنی پیدا شدن این عقاید در فرد باید به صورتی انجام شود که وی آنها را فهمیده باشد و با روشن بینی نسبت به آنها متقاعد شده باشد. با نظر به همین نکته، گفته می شود که عقاید، تحقیقی هستند و نه تقلیدی.

البته روشن بینی هم به لحاظ افراد و هم به لحاظ اعصار، امری نسبی است. تا آنجا که به افراد مربوط می شود، آنها با هم متفاوت اند؛ چه به لحاظ مرتبه دانش و چه به لحاظ میزان فهم. با این حال، در سطوح مختلف و حتی در عامی ترین مردم، روشن بینی نسبت به عقاید، به درجات مختلف، می تواند وجود داشته باشد.

به لحاظ عصری هم، نسبییتی در روشن بینی مردم نسبت به اعتقادات دینی وجود دارد. این از آن رو است که در دوران های مختلف، سؤالات و شبهاتی که در قبال این عقاید مطرح می شود متفاوت است و تنظیم عقاید نیز متناسب با آنها متفاوت خواهد بود. هر چند که جوهر اساسی این اعتقادات واحد است، اما جلوه و بروز و نحوه طرح آنها، متناسب با دوران های مختلف، متفاوت خواهد بود. برای مثال، در جامعه ما، در فاصله قبل از انقلاب تا کنون، فضای فکری به صورت اساسی تفاوت یافته است و نوع سؤالاتی که مطرح شده، اگر چه نه به طور کلی، اما برخی به صورت اساسی تغییر کرده است. صورت بندی عقاید، متناسب با سؤال و فضایی است که وجود دارد و کسی نمی تواند نسبت به فضای زمانی ای که در آن قرار دارد بی تفاوت باشد.

۳.۲. مؤلفه تجربه درونی

مؤلفه دوم در تدین، تجربه درونی است. در تجربه درونی، عنصر عاطفه بروز و ظهور چشمگیری دارد. تجربه درونی، حکایت از التهاب ها و هیجان های درونی در انسان دارد. شخصی که دیندار می شود، لازم است یک رشته هیجان های درونی را تجربه کند که به طور غالب در ارتباط با مبدأ جهان یعنی خداوند ظهور می کند. مفاهیمی مانند رجاء، خوف، توکل و دعا که در ادیان مختلف و اسلام وجود دارد، ناظر به همین تجربیات درونی است.

البته اصل این تجربه‌ها اختصاص به دین ندارند، بلکه با انسانیت آدمی گره خورده‌اند. هر جا انسانی هست، این تجربیات درونی در وی وجود دارد. اضطراب، امید، خوف و ترس، اموری بشری هستند، اما در تدین، محور آنها با مبدأ هستی و وجود خداوند تنظیم می‌شود.

اگر فردی نسبت به اعتقادات دینی خود، چه به لحاظ عصری و چه به لحاظ شخصی، روشن بین باشد، اما در طول دوره تدین خود این حالات را تجربه نکند، او یا اساساً متدین نیست و یا اینکه در تدین او کاستی وجود دارد. به عبارت دیگر، تجربه درونی، شرط لازمی برای تدین است.

۳.۳. مؤلفه التزام درونی

مؤلفه سوم در تدین، التزام درونی است. تفاوت التزام درونی با تجربه درونی این است که عنصر عاطفه و هیجان در تجربه درونی، حضور و بروز چشمگیری دارد، اما در التزام، عنصر انتخاب بارز است. التزام درونی، متضمن انتخاب نسبت به چیزی و پایبندی نسبت به آن است. یکی از لوازم متدین شدن، ظهور و بروز این بعد در درون انسان است، یعنی فرد باید نسبت به خدا و آنچه خدا از او می‌خواهد، التزام درونی پیدا کند.

عناصر التزام، به شکل بارزی در مفهوم ایمان لحاظ گردیده است. ایمان نیز یک وضعیت درونی است که در آن انتخاب و گزینش وجود دارد. از این جهت است که ایمان، آوردنی است، چنان که کفر نیز ورزیدنی است.

۳.۴. مؤلفه عمل

سرانجام، آخرین عنصر تدین، عمل است. فرد متدین کسی است که به مقتضای اعتقادات و ایمان خود، اقدام به انجام اعمالی می‌کند. تکرار «الذین آمنوا و عملوا» در آیات فراوانی از قرآن، نشان می‌دهد که لازم است فرد دیندار، اعمال خاصی را انجام دهد. این اعمال، اعم از کردارهای عبادی، اخلاقی و اجتماعی است.

به طور مثال، در خصوص اعمال عبادی، در قرآن ذکر شده است: «واعبد ربک حتی

یا تیک الیقین» (حجر، ۹۹). هر چند برخی، این آیه را چنین فهمیده‌اند که تا حصول یقین درونی، به انجام عبادات پردازند و پس از آن، انجام آنها را لازم نمی‌بینند، اما معنای صحیح آیه این است که تا به هنگام فرارسیدن مرگ به انجام آنها پرداز. یقین، ناظر به مرگ است، زیرا آدمی با مرگ، به رؤیت حقایقی نایل می‌گردد که در زندگی وصف آنها را شنیده بود (طباطبایی، المیزان، ذیل آیه). با توجه به این مفهوم، اصرار به انجام اعمال در تمام طول زندگی در دنیا آشکار می‌گردد.

بنابراین، فردی متدین است که دارای چهار ویژگی مورد بحث باشد: اعتقاد، تجربه درونی، التزام درونی، و عمل. اگر کسی یکی از این ویژگی‌ها را دارا نباشد، به همان میزان در دینی بودن وی کاستی وجود خواهد داشت.

۴. تربیت دینی در قرن بیست و یکم

اکنون، با نظر به مؤلفه‌های تربیت و تدین، می‌توان ترکیب آنها یعنی تربیت دینی را یکجا مورد توجه قرار داد. چهار مؤلفه تربیت عبارت بودند از: تبیین، به دست دادن معیارها، حرکت درونی و نقادی. چهار مؤلفه تدین نیز از این قرار بود: اعتقاد، تجربه درونی، التزام درونی، و عمل. تربیت دینی در حالت ترکیب، به این معنا خواهد بود که عناصر تدین، به گونه تربیتی و در رابطه‌ای از نوع تربیت، یعنی با توجه به چهار ویژگی تربیت، تحقق یابند.

البته، پاره‌ای همگرایی‌ها میان تربیت و تدین وجود دارد. به طور مثال، عنصر «اعتقاد» در تدین با عناصر «تبیین» و «عرضه معیارها» در تربیت همگرایی دارد؛ زیرا چنان‌که گذشت، اعتقاد دینی مستلزم روشن بینی و فهم است. هم‌چنین، «تجربه درونی» و «التزام درونی» در تدین، با «حرکت درونی» در تربیت همگراست. اما با وجود این همگرایی‌ها، ممکن است کسی در ایجاد مؤلفه‌های تدین در فردی، خصایص تربیت را فراهم نیاورد که در این صورت نمی‌توان آن را تربیت دینی تلقی نمود. به عبارت دیگر، دینی نمودن افراد، می‌تواند به صورت شبه تربیت آشکار گردد.

برای مثال، می‌توان افراد را به انجام اعمال دینی عادت داد یا انجام آنها را به قهر و تحمیل از آنها خواست؛ چنان‌که می‌توان عقاید دینی را به آنها تلقین نمود. این گونه تلاش‌ها را باید شبه تربیت نامید. اما تدین و تربیت دینی، هیچ‌یک با شبه تربیت همگرایی ندارند و نباید آنها را با شبه تربیت بر هم آمیخت.

به این ترتیب، تربیت دینی، در مفهوم اصیل آن، به این معناست که تدین، در ارتباطی از نوع تربیت در فرد شکل بگیرد. به عبارت دیگر، اعتقادات دینی، تجربه درونی در ارتباط با خدا، التزام درونی نسبت به سخن خدا و عمل به مقتضای آن، باید در بستر تبیین، عرضه معیارها، تحرک درونی، و نقادی جریان یابد. تربیت دینی باید با همین ویژگی‌های اصیل خود در قرن بیست و یکم و در برابر چالش‌های آن جلوه‌گر شود. پیراستن تربیت دینی از تلاش‌های شبه‌تربیتی یا بدفهمی‌های ما از دین، امکان توفیق تربیت دینی را در برابر چالش‌های این قرن فراهم می‌آورد. اکنون، مؤلفه‌های تربیت دینی در این وجه را با تفصیل بیشتر مورد بحث قرار می‌دهیم.

۴.۱. مؤلفه عقلانیت

یکی از مؤلفه‌های اساسی تربیت دینی، عقلانیت است که لازمه هر دو مفهوم تربیت و تدین است. تربیت دینی در این عصر باید بیش از هر زمان دیگر، چهره عقلانی داشته باشد، زیرا در عصر ارتباطات، مبادله اطلاعات و نظرگاه‌های مختلف، به آسانی صورت می‌پذیرد و حاصل آن، می‌تواند بروز سؤال‌ها و تردیدهای فراوان در حجیت و اعتبار دین باشد. در چنین شط‌عظیمی از سؤال‌ها و تردیدها، دین‌ورزی و تربیت دینی هنگامی دوام می‌آورد که موجودیتی موجه و مدلل داشته باشد، نه آنکه امری سلیقه‌ای تلقی شود.

توجه به مؤلفه عقلانیت، به ویژه برای کسانی لازم است که می‌کوشند عبودیت را بنیاد دین معرفی کنند؛ به این تعبیر که دین و تربیت دینی، بر قبول بی‌چون و چرا استوار است. این تنها سوء تعبیری از دین و عبودیت است. عبودیت در مقام پذیرش دین نیست و پذیرش دین مستلزم فهم و عقلانیت است. هنگامی که کسی، امری را معقول یافت، اگر

بخواهد عاقل بماند، باید از آن تبعیت کند. اینجاست که عبودیت آشکار می‌شود و هنگامی که در جایگاه مناسب خود قرار می‌گیرد، خود، چهره‌ای عقلانی دارد؛ به این معنی که تبعیت از امر معقول، معقول است. بنابراین، عبودیت، نه در برابر عقلانیت، بلکه در بر آن است.

تربیت دینی، چه آن هنگام که معطوف به اعتقادات و اخلاق و چه هنگامی که معطوف به عبادات و احکام است، چهره‌ای عقلانی دارد. حضور عقلانیت در اعتقادات کاملاً برجسته است. در اعتقادات که به لحاظ اهمیت، سنگ بنای تدین نیز محسوب می‌شود، موجه و مدلل یافتن آنها لازم و ضروری است و نمی‌توان در قبول آنها بر فرد تحکم نمود. از این رو، حضرت ابراهیم علیه السلام از خدا سؤال می‌کند: «رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى؛ خدای من، به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» (بقره، ۲۶۰). این سؤال انسانی است که به معرفت توجه می‌کند و اطاعت را در برابر معرفت قرار نمی‌دهد. ابراهیم علیه السلام که پدر توحید است، از خدا می‌پرسد که چگونه مردگان را زنده می‌کند. خداوند از ابراهیم سؤال می‌کند: «أَوَلَمْ تُؤْمِن؛ مگر ایمان نیاورده‌ای؟» ابراهیم می‌گوید: «بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي؛ چرا ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد». این آرامش با شهود و رؤیت حاصل می‌شود.

در اصول اعتقادی، عقلانیت کاملاً روشن است. مربی در تربیت دینی باید اصول بنیادی دین را بر پشتوانه عقلانی تکیه دهد و البته این در عصر ارتباطات، کار ساده‌ای نیست. این عصر، سؤال‌های خاص خود را در برابر اعتقادات دینی نهاده است. اندیشه‌های مربوط به کثرت‌گرایی، مابعدتجدد و نظیر آن، اعتقادات دینی را به گونه‌ای متفاوت با گذشته در برابر سؤال قرار می‌دهند. تربیت دینی مستلزم آن است که اعتقادات دینی در برابر این سؤال‌ها، چهره‌ای مدلل و عقلانی داشته باشد. به این ترتیب، دشواری تربیت دینی آشکار می‌شود. آشنایی دقیق با سؤال‌های دوران جدید، تلاش برای مدلل ساختن اعتقادات دینی در برابر آنها و تصحیح برداشت‌های نادرست از آموزه‌های دینی، همه و همه دشواری تربیت دینی و رسالت سنگین مربیان را نشان می‌دهد. البته تربیت دینی همواره رسالت سنگینی بوده است و هر زمان، متناسب با مسئله‌های آن، با دشواری

رو به رو است. خداوند با اشاره به این سنگینی، خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أنا سنلقى عليك قولاً ثقیلاً؛ ما به زودی سخنی سنگین بر تو نازل خواهیم کرد» (مزمّل، ۵). سنگین خواندن مطالب قرآن، از جمله به این دلیل است که به ثمر نشاندن آن و به هدایت در آوردن مردم بسیار مشکل است. معلم واقعی کسی است که به صورتی توانمند در عرصه تربیت دینی وارد شود و خود را محققانه در معرض افکار گوناگون قرار دهد و عقلانیت آموزه‌های دینی را با نظر به آنها تبیین کند.

علاوه بر اعتقادات دینی، اخلاق دینی نیز باید بر پایه‌های عقلانی استوار و حکمت‌اش آشکار گردد. فضایل اخلاقی هر کدام دارای جنبه عقلانی است و باید بر آن تأکید کرد. به طور مثال، صداقت (در برابر ریاکاری) را چون یک فضیلت اخلاقی در نظر بگیرید. صداقت با استواری شخصیت و آرامش ملازم است؛ در حالی که ریاکاری با تزلزل شخصیتی، ضعف روحی و سطحی شدن همراه است. تبیین اخلاق دینی بر حسب تحولی که در موجودیت آدمی پدید می‌آورد، چهره عقلانی آن را آشکار خواهد ساخت و آن را از شکل نصایح ملال‌آور یا امر و نهی گریزاننده خارج خواهد ساخت.

سرانجام، در عرصه عبادات و احکام دینی نیز جنبه عقلانیت نمودار است. این امر حتی در مورد تقلید از مرجع دینی نیز صادق است. اگر چه مفهوم تقلید به سبب تداعی آن با تقلید کورکورانه و مذموم، مورد بدفهمی قرار می‌گیرد، اما جنبه عقلانی آن قابل تبیین است. وظیفه اولیه فردی که دین را برگزیده و به آن اعتقاد یافته، این است که احکام دینی را بازشناسی کند تا بتواند براساس آنها عمل کند. اما هنگامی که چنین امری برای فرد میسر نبود، مانند سایر امور اجتماعی، باید به فرد صاحب‌نظری مراجعه کند و از تشخیص او بهره جوید و طبق آن عمل کند. در روایتی که از امام زمان (عج) در این مورد نقل شده، معیارهایی برای انتخاب چنین صاحب‌نظر و صاحب‌صلاحیتی مطرح گردیده است: «و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يُقلدوه؛ و اما از میان فقیهان آن کس که خود را مصون داشته باشد، دین خویش را پاس داشته باشد، با هوای نفس ستیز کرده باشد و از امام خویش پیروی کند، پس مردم عادی باید کار

خویش را [در تشخیص احکام دین] به او واگذارند». چنان که از متن روایت برمی آید، افراد عادی که خود نمی‌توانند فقیه باشند، باید با توسل به معیارهایی که صلاحیت علمی، دینی، اخلاقی و اجتماعی فقیهی را نشان می‌دهد، به او رجوع کنند و کار خویش را در تشخیص احکام به او واگذارند. این سپردن کار به فرد صاحب صلاحیت، مفهوم اصلی واژه عربی «تقلید» است و تقلید در این معنا، نه تنها مذموم نیست، بلکه امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا همه افراد، امکان فقیه شدن را ندارند.

اما صرف نظر از نحوه دسترسی به احکام دین، تا آنجا که محتوای این احکام نیز مورد نظر باشد، چهره عقلانی آنها قابل تبیین است. در واقع، هر یک از فروع دین با حکمتی روشن و حتی تصریح شده در متون دینی، مطرح گردیده‌اند. به طور مثال، روزه داشتن و از پاسخ به نیازهای اولیه خودداری نمودن، یک حکم الهی است که حکمت آن، تسلط بر تمایلات درونی و در اختیار گرفتن آنها و مصون ماندن از لغزش‌آفرینی آنهاست: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» (بقره، ۱۸۳). با نظر به این که دلیل اصلی هریک از فروع دین به صراحت بیان شده است، می‌توان نتیجه گرفت که در عرصه عبادات و احکام نیز چهره دین و تدین عقلانی است. بر این اساس، اگر برخی از جزئیات احکام در ذیل هر یک از فروع، به صورت مدلل تبیین نشده باشد، آسیبی به عقلانی بودن دین در حوزه عبادات و احکام نمی‌رساند؛ زیرا شاخه اصلی هر یک از فروع دین، مدلل گردیده است و همین مقدار برای عقلانی دانستن آن کفایت می‌کند.

حاصل کلام در این قسمت آن است که یکی از مؤلفه‌های تربیت دینی در عصر حاضر، عقلانیت است. این عنصر در همه اجزای دین و تربیت دینی، اعم از اعتقادات، اخلاق، عبادات و احکام صادق است.

۴.۲. مؤلفه تقوای حضور

دومین مؤلفه در تربیت دینی مناسب با عصر حاضر، «تقوای حضور» است. تقوای

حفظ خویشتن، گاه با دوری گزیدن و پرهیز میسر می‌گردد. اگر تربیت دینی تنها بر این گونه از تقوا استوار باشد، نوعی تربیت قرنطینه‌ای تحقق خواهد یافت که در آن، حفظ افراد، تنها با قرار گرفتن در محدوده‌ای جدا و دور از شرایط منفی میسر است.

اما تقوا شکل دیگری نیز دارد که می‌توان از آن به «تقوای حضور»، در مقابل «تقوای پرهیز» یاد کرد. با نظر به خصیصه عصر حاضر و ظهور ارتباطات در شکلی که هر روز گسترده‌تر می‌شود، تقوای پرهیز در برخی قلمروها اساساً ناممکن می‌گردد. فضاهایی که بر ما تحمیل می‌شود، امکان پرهیز را پیشاپیش از ما می‌ستاند. اما تقوای حضور، همچنان در دسترس ماست و این است که باید چون مؤلفه‌ای اساسی از تربیت دینی در این عصر مورد توجه قرار گیرد. به یک معنا می‌توان گفت که تقوای حضور، مفهوم متفاوتی از مرز و مرزگذاری را فراهم می‌آورد. در تقوای پرهیز، مرز، صورت «مکانی» دارد، اما در تقوای حضور، مرز، شکل «مکانتی» می‌یابد. به عبارت دیگر، در حالی که در مرز مکانی، فرد را به صورت مکانی و جغرافیایی از شرایط منفی جدا می‌سازیم، در مرز مکانتی، او فاصله مکانی نمی‌گیرد، بلکه در عین حضور در مکان، خود را در مرتبت و مکانتی فراتر می‌بیند و به این طریق، از آلودگی شرایط مصون می‌ماند.

مفهوم تقوای حضور و مرز مکانتی را می‌توان از آیه زیر برداشت نمود: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضُرکم من ضل اذ اهدا یتیم؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خودتان پیردازید. هر گاه شما هدایت یافتید، آن کسی که گمراه شده است به شما زبانی نمی‌رساند» (مائده، ۱۰۵). در این آیه کریمه تأکید شده است که به هسته وجودی خود رسیدگی کنید و به خودتان پیردازید، چون در این صورت، گمراهان به شما آسیبی نخواهند رساند. فضای بحث در این آیه، حضور در متن جریان‌های فاسد و دشوار است، نه قرنطینه و قرار گرفتن در محفظه‌ای نفوذناپذیر.

بر اساس این مفهوم، تلقی ما از تربیت دینی، متضمن قرار داشتن در متن جامعه و حضور در عرصه ارتباطات است. انبیاء علیهم‌السلام نیز با حضور در متن جامعه، تربیت دینی را اجرا می‌کردند. در عصر آنان، آغاز تربیت دینی از متن شرایط انحطاط‌آمیز اجتماعی بود.

هر چند پیامبران علیهم‌السلام به تناسب، گاه از روش قرنطینه‌سازی نیز استفاده نموده‌اند (همچون مهاجرت)، اما این تمام منطق تربیت دینی نیست و این شیوه، به خودی خود نیز تمام نیست و باید همواره با استراتژی تقوای حضور تکمیل گردد. در اصل، مفهوم تربیت دینی حاکی از آن است که فرد از درون آغاز کند و فشار بیرونی چندان پربها نیست. این مطلب از قرآن کریم نیز برمی‌آید، آنجا که می‌فرماید: «فمن شاء أتخذ الی ربّه سبیلاً؛ و هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش برمی‌گزیند» (انسان، ۲۸). در اینجا سخن از خواستن فرد است که هر کس بخواهد، گام در راه می‌گذارد. راه تربیت دینی رفتنی است، نه بردنی. به هر روی، با نظر به «تحول درونی» و «التزام درونی» که در تربیت دینی نهفته است و با نظر به تقوای حضور که حاصل آن است، می‌توان گفت که در بدترین شرایط اجتماعی نیز می‌توان از تربیت دینی سخن گفت. عصر ارتباطات و چالش‌هایی که با خود می‌آورد، مانع از تربیت دینی نیست. منطق تربیت دینی، منطق مقاومت و حرکت در برابر موج‌ها و جریان‌ها و گاه مهار کردن آنهاست.

۴.۳. مؤلفه ارزیابی، گزینش و طرد

سومین عنصر تربیت دینی، ارزیابی، گزینش و طرد است. این ویژگی، در واقع، خود پشتوانه‌ای برای تقوای حضور در شرایط عصر حاضر است. لازمه حضور غیرانفعالی، ارزیابی اطلاعات و رویدادهای اجتماعی است. این ویژگی، به خصوص از مؤلفه نقادی تربیت سرچشمه می‌گیرد.

اما ارزیابی و نقادی، مستلزم بازشناسی جنبه‌های مثبت و منفی پدیده‌های این دوران است. طرد یکباره و تمام عیار هر آنچه متعلق به این دوران است، نه تنها ممکن نیست، بلکه مطلوب هم نیست؛ زیرا این گونه طرد تمام عیار، در دامن خود، پذیرش تمام عیار را می‌پروراند. اگر تربیت دینی، بنا را بر طرد تمام عیار مظاهر عصر حاضر بگذارد، وجهه‌ای غیرمنصفانه و دور از واقع از خود خواهد ساخت و همین امر، زمینه را فراهم می‌سازد تا افراد تحت تربیت، به شورشی واداشته شوند که نتیجه آن، قبول عصیبت‌آلود، انتقام‌جویانه

و تمام عیار است. به علاوه، نقادی همراه با گزینش و طرد، همواره در مواجهه دین با شرایط انحطاط آمیز اجتماعی مطرح بوده است. احکام امضایی که پیامبر اکرم در مکه پدید آورد، حاصل مواجهه نقادانه‌ای از این دست بوده است.

بر این اساس، تربیت دینی همواره باید پدیده‌های نوظهور این عصر را مورد ارزیابی و نقادی منصفانه قرار دهد و افراد را برای گزینش و طرد آماده سازد. آموختن این نوع مواجهه با پدیده‌ها، مهم‌ترین زمینه تأمین حضور سالم در متن شرایط است. به طور مثال، شبکه جهانی رایانه‌ای (اینترنت) یکی از نوظهورترین پدیده‌های این عصر است. تربیت دینی باید در دانش‌آموزان، ذهنیتی روشن و متقدانه نسبت به آن فراهم آورد که در آن، جنبه‌های مثبت و منفی این پدیده مشخص گردد و زمینه استفاده مناسب از آن فراهم آید. آفت‌زا بودن عصر ارتباطات، در عین حال، یک مشکل جهانی است و چنین نیست که تنها مشکل ما باشد. یکی از نکاتی که در نقادی نسبت به اینترنت مطرح شده، بمباران اطلاعاتی است که این رسانه فراهم می‌آورد و به این ترتیب، خود می‌تواند به مانع رشد فکری انسان تبدیل شود. اینترنت و یا هر وسیله دیگر و حتی معلمان اگر کانون بمباران اطلاعاتی شوند، به لحاظ تربیتی آسیب‌زایند و مانع نقادی و تأمل، که مهم‌ترین فرآیند ذهنی و شناختی است، محسوب می‌شوند. علاوه بر این انتقاد، که بیشتر از منظر فکری مطرح گردیده، انتقادهایی را نیز از جنبه هیجانی به میان آورده‌اند. این نوع از انتقاد، منجر به طرح مسئله اعتیاد به اینترنت و رایانه گردیده است. هم‌چنین، مسئله حساسیت زدایی اخلاقی، انتقاد دیگری است که مطرح شده است. تزریق عنصر خشونت یا جنسیت در برنامه‌های رایانه‌ای، پدیده‌ای است که به حساسیت زدایی اخلاقی در افراد منجر می‌شود.

در کنار مشخص نمودن مزایا و کارآمدی‌های وسایل ارتباطی، طرح چنین انتقادهایی به صورت مدلل و با تکیه بر شواهد، زمینه ارزیابی را برای فرد فراهم می‌آورد. این ارزیابی، نه تنها به صورت عام و کلی، بلکه به صورت موردی نیز باید جریان یابد. به عبارت دیگر، بحث و گفتگوی جمعی در کلاس در مورد فیلم یا یک برنامه رایانه‌ای معین نیز، می‌تواند گونه‌ای از ارزیابی باشد. بحث و گفتگو درباره جنبه‌های مثبت و منفی این

گونه موارد، موجب تعادل فکری و هیجانی افراد در برابر تأثیر یک جانبه و تعادل زدای آنها می‌شود. حساسیت زدایی اخلاقی و عادی سازی، از ویژگی‌های دوران ارتباطات است، اما این گونه نقدهای موردی، می‌تواند این موج حساسیت زدایی و عادی سازی را مهار سازد، تا با به کارگیری این نوع مواجهه، ذهن و چشم فرد در ارتباط با رسانه‌ها قدرت تشخیص و گزینش بیابد و به این ترتیب، حضور در متن جامعه و رسانه‌های اجتماعی را همراه با ارزیابی و مرزشناسی، به حضوری مؤثر و سالم بدل سازد.

۵. نتیجه‌گیری

از آنچه گذشت، آشکار گردید که تربیت دینی در قرن بیست و یکم، در برابر چالش‌هایی قرار خواهد گرفت. یکی از مهم‌ترین وجوه این چالش را در ویژگی ساختارزدای این قرن از مفاهیم و وضعیت‌های متقابل می‌توان جستجو نمود که به لحاظ اخلاقی و دینی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند؛ مانند تقابل‌های «ممنوع - مجاز» یا «دور - نزدیک». رویارویی با این چالش، در گرو فهم درست تربیت دینی است. از این رو، مفاهیم تربیت و تدین را جداگانه مورد بررسی قرار دادیم و با نظر به نتایج آن، ویژگی‌های مفهوم تربیت دینی نیز یکجا مورد توجه قرار گرفت. بر این اساس، تربیت با چهار مؤلفه: تبیین، عرضه معیارها، تحرک درونی، و نقادی تعریف گردید که با نظر به این مؤلفه‌ها، می‌توان میان تربیت و انواع شبه‌تربیت، مانند عادت دادن، تلقین و تحمیل، تفاوت قایل شد. برای تدین نیز چهار مؤلفه بیان شد: اعتقاد، تجربه درونی، التزام درونی، و عمل. بنابراین، تربیت دینی به این مفهوم خواهد بود که عناصر اصلی تدین، در بستر ارتباط تربیتی و با تأمین مؤلفه‌های تربیت شکل گیرد. اقتضای این سخن آن است که تربیت دینی از مؤلفه‌های اساسی زیر برخوردار گردد: عقلانیت در عرصه‌های مختلف اعتقادات، اخلاق، و عبادات و احکام دینی؛ تقوای حضور در برابر تقوای پرهیز؛ و ارزیابی همراه با گزینش و طرد. فراهم آوردن این خصیصه‌ها در تربیت دینی، این امکان را پدید می‌آورد که رویارویی مؤثری میان تربیت دینی و چالش قرن حاضر صورت پذیرد.

منابع

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- حکیمی، محمد رضا؛ محمود حکیمی و علی حکیمی: الحیاة، جلد دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران.
- ۳- طباطبایی، محمد حسین: تفسیر المیزان، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۳/۱۹۷۳ م.
- ۴- فولادوند، محمد مهدی: ترجمه قرآن کریم، انتشارات سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش.
- 5- Peters, R. S. (1966): *Ethics and Education*. London: Allen and Unwin.
- 6- Peters, R. S. Education and the Educated Man. *The Philosophy of Education Society of Great Britain, Proceedings of the Annual Conference*, Vol 1.IV